



جای خالی خلیج فارس



حسام آبنوس

دبیر قفسه کتاب

🔴 همین چند روز پیش بود، به واسطه کتابی که دستم بود و داشتم می‌خواندم به فکر فرو رفتم که من درباره کدام شهرها و مناطق کشورم بیشتر خوانده‌ام، مثلاً رمان‌ها و داستان‌هایی که در تهران می‌گذرد یا در مشهد اتفاق می‌افتد یا تبریز موقعیتی است که شخصیت‌های داستان در آن نفس می‌کشند، یا آثار مستند و علمی درباره نقاط مختلف جغرافیایی ایران. یکی دو شهر در ذهنم برجسته شد که بیشتر درباره‌شان خوانده‌ام که حالا یا از سر جبر بوده یا علاقه شخصی به خواندن درباره آنجا ولی هرچه بود برایم جالب بود بسامد شهرهایی که ازشان خواندم و دیدم چه شهرهایی بوده که چیزی درباره‌شان نخوانده‌ام یا کم خوانده‌ام.

اما هرچه مرور کردم جز یکی دو کار که آن‌هم در ساحل و شهرهای ساحلی بوده، کاری درباره خلیج فارس نخوانده بودم. این پهنه آبی برایمان مهم است ولی چیزی درباره‌اش نمی‌دانیم و اگر بدانیم هم محدود به همان اطلاعات اینترنتی است. در داستان‌ها و رمان‌ها که ردپای پررنگی ندارد و اثری از آن نیست. باید گفت خلیج فارس در کتاب‌ها جایش خالی است. خلیج فارس، شاید تا سال‌های متمادی به خصوص وقتی که قرار بود اسم چند جزیره موجود در این آبی یکدست را توی برگ امتحانی بنویسیم، برایمان فقط یک اسم بود که خب نام کشورهای دور و اطرافش را باید حفظ می‌کردیم و اسم جزایر آن را از بر می‌کردیم و اگر احیاناً خیلی می‌خواستیم به خودمان سخت بگیریم نام چند شهر بندری آن را گوشه ذهن مان لای نام احمد رضا عابدزاده، ریوالدو، پاتریک کلابورت، بتتو و... دیگران نگه می‌داشتیم تا پس از امتحان آن را به حال خود رها کنیم و دیگر برایمان مهم نباشد. اما هر قدر بزرگ‌تر شدیم و اصطلاحاً عقل‌رس شدیم دیدیم ماجرای خلیج فارس فقط در حد نمره امتحان نیست، آن هم سؤالاتی که نمره‌های چرب چیلی نداشت، بلکه خلیج فارس گره خورده با هویت تاریخی این سرزمین، سرزمینی که در آن ریشه داریم و حالا عده‌ای از گرد راه نرسیده و غبار از دست و رو پاک نکرده مدعی‌اند اینجا نامش چیز دیگری است و اصلاً ما نام تعیین می‌کنیم.

ولی این حس وطن‌دوستی و اهمیت هویتی آن، سبب نشد که خیلی دور و بر عمق بخشیدن به محتویات ذهن‌مان برویم، هرچند چیز جذاب و دندانگیری هم نبود و هرچه بود متون خسته‌کننده تاریخی و جغرافیایی بود که بیشتر به درد دانشگاهی‌ها می‌خورد. یعنی کتاب یا فیلمی که از دیدنش سرکیف بیاییم و دلمان نخواهد تمام شود کم سراغ داریم و هرچه بیشتر بگردیم کمتر پیدا می‌کنیم.

انگار این غصه تمامی ندارد که ما سراغ هر چیزی می‌رویم دستان خالی است. حالا اگر فردا هالیوود یا یکی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس یک فیلم آبکی درباره این پهنه آبی بسازند تازه ما یادمان می‌افتد که باید دست بجنبانیم. 🔴

ب بسم ا...

۲ قفسه کتاب

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۷ اردیبهشت ۱۴۰۰ • شماره ۱۱۶



آماده شدم که شروع به استدلال کنم که حرفشان چقدر غلط است و لابد پسرک مثل رویه همیشگی‌اش با خونسردی بحث کند و بگوید «شاید» هم حق با آنهاست.

کار همیشگی پسرک همین بود. در پس گفت‌وگوهای ماکمین کند تا اندکی بوی تعصب استشمام کند. چیزی که به نظرش برسد به آن باور داریم، اما دفاع کافی برای اثباتش نداریم. بعد پسرک مثل ببر بنگال چنگال می‌گشود و با خشنودی پنجه می‌کشد به چهره‌آن «باور!» و چنگال چالشش را فرو می‌کشد به چشم و چار باور بی‌نوا و تا سلول‌های بنیادینش را در نمی‌آورد، ول کن ماجرا نبود. و اغلب هم بحث می‌کشد به اینجا که خیلی از استدلال‌هایش از سر مطالعه ناکافی و شاید غلط از منابع نادرست و کم است.

همان لحظه احتمال دادم که شاید باز در منبع غیرموقتی مطالب زردی دیده که این اسم جعلی را به کار برده‌اند و برای این کار غلط، چند استناد و استدلال غلط هم ردیف کرده‌اند و پسرک حس کرده شاید باز هم پای «باور!»ی کم‌مایه در میان است.

دخترک گفت: «به خاطر این که دورش پراز کشورای عربیه، بهش می‌گن خلیج عربی؟!»

دهان باز کردم تا بروم منبر که نام خلیج فارس صدها سال پیش از آن که کشورهای پایین خلیج فارس، داخل کشورها حساب شوند، در اسناد و نقشه‌ها و به خصوص کتاب‌های معتبر آمده و هیچ‌کس حق ندارد این نام را با هر نام مجعول دیگری عوض کند که پسرک گفت: «غلط کردن! خلیج فارس اسمش خلیج فارسه. اون موقعی که اینجا اسمش خلیج فارس بوده، اینا اصلاً کجا بودن که بخوان اسم بذارن واسه‌ش!»

دهانم را بستم. نیازی به استدلال نبود. نه حتی نبود که اصلاً ترسیدم با استدلال به رخ باورش خشن بیندازم. عادت همیشگی‌ام به ارائه دلیل و منوط کردن ادعایی به مستند بودنش را گذاشتم کنار.

ناگهان دیدم که دلم می‌خواهد عشقش به وطن و نمادهایش، مثل دماوند، مثل خلیج فارس و... از سر عشق و تعصب باشد. دیدم اصلاً دلم نمی‌خواهد بیفتد به ورطه دلیل آوردن و کتاب پیش کشیدن که به استدلال فلان بند از بیسار کتاب، مقتضی است ما ایران را دوست بداریم و به نمادهایش باور داشته باشیم. دیدم اینجا از آن جاهاست که پای استدلالیان چوبین است و اصلاً اگر صحبت دلیل بیاید وسط و ساحت این عشق به آفت مقایسه آلوده شود، هیچ دلیل روشنی نمی‌شود گذاشت پیش پای نوجوان که بر اساس عقل و منطق محدوده داخل یک مرز را به عنوان وطن برگزیند و دوست بدارد.

اصلاً عشق به وطن باید خارج از استدلال‌های منطقی و حاوی تناسب داده‌وستانده باشد. چرا که وطن، آن خاک نیازمند زاده‌هایش است که باید به زحمت دست‌هایشان و عرق جبین‌هایشان آن را بسازند. که همان‌طور که بارها گفته‌ام، وطن فرزند ماست، نه مادرمان و عشق به فرزند، تابع عقل نیست، بلکه عید عشق است. 🔴

🔴 چه کنم؟ چه بنویسم؟

راستش هرچه فکر می‌کردم هیچ خاطره‌ای، ایده‌ای، جریان کوچکی اینجا و آنجا، به ذهنم نمی‌رسید.

من و فرزند انم هیچ خاطره مشترکی با خلیج فارس نداشتیم. موضوع این هفته نشریه، خلیج فارس بود و من روایتی در چنته نداشتم.

در حال حمل کاسه چه کنم بودم که دخترک خیلی به موقع از اتاق آمد بیرون و پرسید: «ایران دو تا دریا داره؟!»

خب سوژه با پای خودش به تله افتاد. «معلومه که! مگه نمی‌دونستی؟!»

دخترک گفت: «نه. فکر می‌کردم فقط دریای شماله. الان توی کلاس خانمون درباره دریای جنوب ایرانم حرف زد.»

پسرک را هم صدا زدم: «اصلاً بیاین اینجا ببینیم.»

دخترک که نزدیک بود آمد و پسرک هم ظاهر شد: «چه خبره؟» پرسیدم: «شما دو تا راجع به خلیج فارس چی می‌دونین؟ کتابی خوندین که توش درباره خلیج فارس توضیح داده باشن؟»

پسرک گفت: «هاع؟! این چه سؤالیه!»

گفتم: «معلوم نیست؟ دارم ازتون استفاده ابزاری می‌کنم دیگه. باید الان با دو موضوع خلیج فارس و کتاب، به مطلب بنویسم. الان این قدر ازتون حرف می‌کشم تا به زبون خوش یه سوژه بدین به من. بالا!»

رو به دخترک کردم: «خب اول تو بگو چی از خلیج فارس می‌دونی؟!» دخترک گفت: «امان! من که همین الان اومدم ازت پرسیدم ایران دو تا دریا داره؟ بعد از من سوژه می‌خوای؟»

پسرک گفت: «یعنی اصلاً این نقشه ایران رو نگاه نمی‌کردی که ببینی دو تا تیکه آبی بالا و پایینش داره؟»

دخترک گفت: «اصلاً توجه نمی‌کردم. فقط حواسم بود که چقدر نقشه ایران از آلمان مثلاً قشنگ‌تره. چون دو تا قسمت آبی بالا و پایینش داره.»

تا حد زیادی حق داشت. جز یک بار در نوزادی‌اش، چشمش به آن ساحل درخشان و ملیله‌نشان خلیج فارس نیفتاده بود. آن آسمان داغ و پررنگ و آن آب فیروزه‌ای را ندیده بود. خلیج فارس برایش قسمت آبی پایین نقشه بود.

گفتم: «باید یک بار بریم، خلیج فارس رو ببینید. خیلی قشنگه. خیلی قشنگ‌تر از دریای شمال. پس توی هیچ کتابی بالاخره چیزی از خلیج فارس نخوندی؟»

دخترک گفت: «چرا دیگه! توی کتابای درسی مون. اونم امسال تازه.»

این چیزها برای من سوژه نمی‌شد. رو کردم به پسرک: «خب توام یه چیزی درباره خلیج فارس بگو.»

پسرک گفت: «من فقط یه چیز یادمه. این که عرب‌ها بهش می‌گن خلیج عربی.»



سمیه سادات حسینی

نویسنده



دهان باز کردم تا بروم منبر که نام خلیج فارس صدها سال پیش از آنکه کشورهای پایین خلیج فارس، داخل کشورهای حساب شوند، در اسناد و نقشه‌ها و به خصوص کتاب‌های معتبر آمده و هیچ‌کس حق ندارد این نام را با هر نام مجعول دیگری عوض کند که پسرک گفت: «غلط کردن! خلیج فارس اسمش خلیج فارسه.»